



کلمات

نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی

شماره ۵۵

جمعه ۸ شهریور ۱۳۹۸

نگاهی به مستندهای

سرتیفیکیت | کنسرسیوم | خان بی بان | عماد

پشت ابرهای سیاه | عرشین آیناسی | ریگ جن



وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

آنان را که آیات ما را دروغ انکاشتند،
از راهی که خود نمی دانند به تدریج
خوارشان می سازیم.

قرآن کریم، سوره الأعراف
آیه ۱۸۲

کمان

نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی

شماره ۵۵ | جمعه | ۸ شهریور ماه ۱۳۹۸



نویسندگان:

محمود صادق‌لو، رحیم ناظریان، سیده زهرا مطهری کیا

همکاران:

مریم سادات فاطمی | اکرم سادات فاطمی | مهدی مجد | زکریا زرگانی
عاطفه صبور

عکاس:

سیده زهرا مطهری کیا

مدیر هنری:

علیرضا بخشی

با سپاس از دبیرخانه‌ی جشنواره مستند
و کارکنان محترم خانه مستند انقلاب اسلامی

نشانی:

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک ساعی، جنب بیمارستان
مهرگان بن بست مهرگان، پلاک ۳
تلفن: ۸۸۷۸۳۶۵۰، ۸۸۷۸۳۶۴۵، کد پستی: ۱۵۱۶۷۳۵۶۱۴
خواننده‌ی گرامی، تمام شماره‌های نشریه‌ی کمان را می‌توانید از
سایت زیر دریافت کنید

www.khanemostanad.ir

خانه مستند

انقلاب اسلامی







«سید صفی الله حسینی» متولد روستای «موسی آباد» شهر کرد. تو دانشگاه کارشناسی ارتباطات گرایش رسانه و تو مقطع کارشناسی ارشد مدیریت رسانه خونده. کارش رو تو مرکز صدا و سیما چارم حال و بختیاری شروع کرد. تو کارنامه اش گویندگی، گزارشگری و اجرا هم دیده می شه. با تدوین به فضای مستند ورود کرده.

از اینکه افرادی خاص همیشه امکان فیلم سازی و حمایت دارن ناراحته و معتقد به باید عدالت فرهنگی رعایت بشه. «سرتیفیکیت» روایتی از زندگی به معدن کار بازنشسته است که تونسته با پشتکار و خلایقیت تولید کننده و کارآفرین بشه، این که چه اتفاقاتی می افته و نتیجه کار به کجا ختم میشه رو تو این مستند با هم می بینیم.



یادداشتی بر مستند «سرتیفیکیت»

سردرگم در حواشی



نقد

نویسنده:
رحیم ناظریان



● مستند باید بداند موضوع اصلی‌اش چیست. پرداخت موضوع و بررسی آن از همه زوایا می‌تواند کمک کند تا شاهد اثری باشیم که به ابعاد مختلف سوژه نفوذ و آن را با تمامی لایه هایش عرضه کرده است. البته این پرداخت موضوع دو چالش در پی دارد، یکی اتمسفر اثر و دیگری پرهیز از حاشیه رفتن.

مستند سرتیفیکیت نتوانسته است از این چالش به سلامت عبور کند و به نیت پرداختن بر موضوع، مواردی از روایات فرعی در اثر وجود دارد که به هیچ عنوان نه جایگاه لایه برداری از کاراکتر را دارد و نه در راستای موضوع اصلی به اتمسفری مرتبط و هماهنگ می‌رسد.

موضوع اصلی مستند سرتیفیکیت تلاش و پشتکار و خلاقیت فردی است که به واسطه تجربه کار در معدن زغال سنگ البرز شرقی در سالها پیش، هم اکنون موفق به تولید لوکوموتیوهایی بومی شده است که به زعم خودش با استاندارد های روز جهانی مطابقت دارد. بنابراین رویداد اصلی مستند، شرح حال فردی مبتکر است که در کارگاهی کوچک لوکوموتیوهایی برقی تولید کرده است که هم خطر انفجار ندارد و هم اینکه از نظر قدرت، نسبت به مدل های مشابه و موجود در معدن برتری دارد.

اما آنچه مستند ساز تصور کرده است که می‌تواند بر آن اتمسفر اثرش را شکل دهد جزئیات زندگی این فرد است. جزئیاتی که به هیچ عنوان در راستای موضوع اصلی اثر نیستند و ربطی به درونمایه اصلی ندارند. به عبارتی حرف اصلی مستند سرتیفیکیت تنها چند دقیقه کوتاه از اثر را شامل می‌شود و باقی حواشی مختلفی است که بعضا مفید و بعضا اضافی و بدون توجیه است.

مستند آنقدر به جزئیات بی اهمیتی می‌پردازد که نهایتا موضوع اصلی، کارکرد زیربنایی اش را از دست می‌دهد. وقتی مستند ساز می‌خواهد بی‌توجهی به تولید کالایی بومی و عدم توجه مسئولین به آن را نمایش دهد و بگوید که در کشور خودمان برای تولید لوکوموتیوی برقی برای استخراج زغال سنگ می‌توانیم بر دانش بومی دل ببندیم اما حمایت لازم صورت نمی‌گیرد، دیگر چه نیازی به مصاحبه به همسرش و جزئیاتی بی اهمیت از خانه و زندگی اوست؟ نه اینکه این موارد حتما و یقینا نباید در اثری با چنین رویکردی مورد استفاده قرار گیرد، بلکه به حتم در صورت بهره بردن از آن، در کلیت کار باید نقشی کلیدی در معنا ایفا کند. به مورد زیر دقت کنیم وقتی مرد در مورد همسرش اینچنین می‌گوید: «اگه ۵۰ درصد پیشرفت کارم برگرده به



پوستر فیلم مستند
(سرتیفیکیت)



تلاش شبانه روزی خودم ولی ۵۰ درصد برمی‌گرده به همراهی و همفکری همسرم» این نگذشتن از هر دیالوگ بی‌اهمیتی به کار لطمه وارد کرده است.

اساسا این تمجید در هیچ صورتی در کلیت کار نقش ندارد و فقط به تمجید و تعریف بی اهمیت است. یا مواردی دیگر:

۱. صرف غذا در خانه مرد با حضور اقوام و خواندن ترانه ای توسط یکی از آنها و شادی و دست زدن اعضای خانواده. ۲. پرداختن مفصلی با تصویر و توضیح از بازی والیبال و اینکه مرد چگونه والیبال‌بست شد.

«من اول دروازه بان فوتبال بودم، زمان راهنمایی. به بعدش به بار اوادم سالن می‌خواستیم بریم فوتبال. فوتبال برگزار نشد. به بچه ها گفتیم بریم استادیوم تختی والیبال ببینیم. بعد من همیشه زمانی که می‌رفتیم فوتبال همیشه دوست داشتم حلقه بسکتبال را بگیرم. پرشم خیلی خوب بود. گفتم پیام والیبال» به راستی این خاطره گویی بی ربط و منزجر کننده از چگونگی والیبال‌بست شدن فردی آماتور در والیبال، چه ربطی به موضوع اصلی مستند دارد؟ او می‌خواهد جواز تولید و بهره برداری از کالایی بومی را بگیرد، به ما چه که در زمان مدرسه، آنهم در مقطع راهنمایی

چگونه در مدرسه ورزش می‌کرد؟ ۳. پرداختن بیش از یک سوم زمان مستند در ابتدای اثر بر خود معدن. این بخش دیگر نوبر عدم وحدت موضوع و زمینه چینی است. با این مقدمه، انگار شاهد مستندی هستیم از چند کارگر در معدنی زغال سنگ که در حال انجام کاری سخت هستند. جز نمایش این نکته که لوکوموتیوهای موجود در معدن کارایی ندارند و مستهلک هستند، این همه تاکید بر خود معدن و آدم‌های پیرامونش به طور کل موضوع مستند را در نیمه اول اثر مشخص می‌کند اما ناگاه بین همه این چالش‌ها در معدن موضوع عوض می‌شود و حالا شاهد مستندی پرتره از مردی هستیم که می‌خواهد لوکوموتیوی بومی بسازد. تمام موارد بالا و بسیار بسیار مورد دیگر در اثر همچون نماهایی با زاویه دوربین نامتعارف که هیچ کارکرد معنایی ندارد، نشان دهنده این نکته است که مستند سرتیفیکیت صاحب طرحی مشخص و معلوم برای ارائه روایت نیست و البته شکل مشخصی رانیز برای بیان ندارد.

اصلا نمیداند درباره چه چیز دارد حرف می‌زند و مستندساز در بین عناصری چون زمینه چینی و پرداخت موضوع و اتمسفر سردرگم است.



مستند سرتیفیکیت

صاحب طرحی

مشخص و معلوم

برای ارائه روایت

نیست و البته شکل

مشخصی رانیز برای

بیان ندارد.





ضیا حاتمی بچه‌ی اهواز و بزرگ شده‌ی آبادان و خرمشهر، دلدادۀ و دغدغه‌مند اقلیم خوزستان. از نوجوونی با برادر و پسرعموش تو کلاسای سینما جوان شرکت می‌کنه و می‌شه دستیار و فیلمبردار مستند. دوره‌های فیلمنامه نویسی «ناصر تقوایی» و «اصغر فرهادی» رو گذرونده. تسلطش به زبان عربی اون رو تا مستند سازی در عراق و سوریه هم کشونده و حالا با روایتی جذاب و اجتماعی از شهرش خرمشهر در سومین جشنواره مستند حضور داره. «بنای زخمی» روایتیه از تلاش جوونای خوزستان برای حفظ میراث فرهنگی و تاریخی یک شهر، شهری که درد کشیده و درد کشیده و هنوز هم انگار درد می‌کشه...



یادداشتی بر مستند «کنسرسیوم (بنای زخمی)»



نقد

نویسنده:
محمود
صادق‌لو

مایکل مور، نسخه ایرانی

ساختمان تاریخی هلال احمر خرمشهر؛ تلفیق سنت و مدرنیته



ساختمان تاریخی هلال احمر کنسولگری سابق، خرمشهر، بناهایی است که می‌توان در این بنا تلفیقی از سنت و مدرنیته را یافت. ساختمان هلال احمر مربوط به دوره قاجار می‌باشد و از این دوره می‌توان به عنوان دروازه ورود مدرنیته به معماری ایران دانست.

در این دوره به دلیل آمد و شد هیأت حاکمه به اروپا، راه اندازی کنسولگری‌های اروپایی در ایران و بالعکس، سفر ناصرالدین شاه به اروپا، حضور معماران روسی و ارمنی در ساخت و سازها، تحصیل معماران ایرانی در اروپا و استفاده از استادان و معلمان اروپایی در مدرسه دارالفنون، بیشتر ساختمان‌ها تلفیقی از سنت و مدرنیته شرق و غرب هستند. در این دوره به دلیل شکل‌گیری معماری خیابانی به دلیل ورود اتومبیل به ایران، تقریباً تمام بیشتر ساختمان‌ها از حالت درون‌گرا به برون‌گرا و تمایل به ارتباط بصری بیشتری با خیابان و فضای خارج پیدا کرد.

ساختمان هلال احمر نیز از این امر مستثنی نبوده و ویژگی‌های ذکر شده در آن قابل مشاهده است.

ساختمان دو لاشکوبه هلال احمر متناسب با خصوصیات اقلیمی و شرایط آب و هوایی منطقه گرم و مرطوب خرمشهر طراحی و ساخته شده، به گونه‌ای که در گرمای شدید تابستان به دلیل وجود ایوان‌های جلوی اتاق‌ها از شدت تابش آفتاب کاسته شده و باعث کاهش دمای هوا در فضای بسته شده است.

قطر پوتن چرخ‌ها و وجود لایه‌ی کاهگل بر روی بام، کمک مضاعفی به تعدیل دمای هوا و کاهش شمشگیر آن نسبت به دمای خارج از ساختمان کرده است.

همچنین وجود بازوهای متعدد و مقابل هم و اتاقک‌های راهپا به پشت بام که نقش بادگیر را در بنا بازی می‌کند، به ایجاد کوران هوا و تهویه ملووم کمک کرده است. پیش از دهه طبله ناه، هلال احمر از

گل و کاهگل جهت عایق بندی استفاده می‌شده است. این پوشش به دلیل مقاومت در برابر رطوبت، متداول‌ترین نوع پوشش برای بناها بوده است.

قوس‌ها (چندپایه) به کار رفته در ساختمان هلال احمر نمازدار؛ از نوع چند مازهای کُند (بیز یا هلوچین کُند) و مازهای گفته می‌باشند.

چند مازهای کُند، شکل بیضی خوابیده‌ای است که فاصله‌ی کانونی آن مساوی نصف دهانه می‌باشد و به همین دلیل فرم آن بسیار نزدیک به دایره است. این نوع چند از استحکام بالایی برخوردار نبوده و باربر نیست و بیشتر، دارای نقش تزئینی است. چند مازهای گفته که بیضی با خیز بسیار کم می‌باشد به عنوان نعل درگاه بالای بازوها استفاده شده است.

تزئینات به کار رفته در نمای ساختمان هلال احمر شامل نقول‌های اجری در اطراف قوس‌های ورودی‌ها و قطار بندی در نمای بنا می‌باشد. نقول جمع کلمه‌ی نعل به معنی گودی است و این المان جنبه تزئینی در نمای ساختمان‌ها داشته و اغلب دارای شکل هندسی مستطیل و یا

بوده و استفاده از نور طبیعی در ساعات مختلف روز، مکت، عبور و تماشا در سازمان فضایی آن به خوبی رعایت شده است. ویژگی‌های منحصر به فرد موجود در فضاهای ساختمان هلال احمر به شرح زیر است:

- حضور میزبان سه گونه فضای باز نظیر حیاط، نیمه باز (پوشیده) مانند ایوان و بسته مانند اتاق‌ها
- وجود نسبت و تناسب مختلف در سه فضای فضای باز، نیمه باز و بسته و امکان انجام فعالیت در سه فضای باز، نیمه باز و بسته
- انعطاف پذیری فضا در برابر بویایی، رفتار و حالات انسانی، عملکردها و ایجاد تعادل
- ارتباط بصری مستقیم بیشتر اتاق‌ها با فضای آزاد و استفاده از چشم انداز زیبای کانال تاریخی عضدی
- وجود تقارن در طراحی فضاها و همچنین در نماهای ساختمان

بنای تاریخی و ارزشمند هلال احمر، شانزدهم آذرماه ۱۳۷۹ با شماره ۲۸۴۵ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

نویسنده گان:

تجلا درخشانی کارشناس ارشد مرمت و احیاء بناها و

● کنسرسیوم از آن فیلم‌هایی

است که اگر اهل دیدن مستند باشید حتماً به تعجب و امیدارتان. تعجب از اینکه چطور کارگردانی به این جوانی فیلم سی دقیقه‌ای ساخته که در عین حال که شخصی است تا این حد می‌تواند قدرتمند باشد. واقعاً بی‌انصافی است اگر بخواهیم ایرادات جزئی کنسرسیوم را به رخ بکشیم. کنسرسیوم داستان تنها ساختمان ثبت ملی شده خرمشهر است. فیلم طناز، گزنده و تاثیرگذار. کنسرسیوم موفق می‌شود طرح داستانی داشته باشد و هم از اتفاقاتی که در سینمای مستند و ریتمی می‌افتد نهایت استفاده را ببرد. فیلم دوراوی دارد که یکی از آنها فعال فرهنگی است و دیزی دانشجوی سینما. کارگردان با دوهندی کم با یک صدابرداری ساده چنان ماجراجویی کرده که یک ثانیه تماشاگر را دلزده نمی‌کند. این که می‌گویم فیلم شخصی است به این دلیل است که گویی کارگردان در تمام طول فیلم جلوی دوربین است و داستان خود پیش می‌برد به شیوه فیلم‌های مایکل مور. و به

همان طنازی.

کنسرسیوم بیانیه‌ای در تقبیح آن مصیبتی است که پس از جنگ به خرمشهر رفته است و در ستایش شکوه و عظمتی که خرمشهر داشته است خونی که در آن ریخته شده. کارگردان با هوشمندی تمام در سرتاسر فیلم در حال متلک پراکنی به کسانی است که در حق خرمشهر جفا کردند ساختمان کنسرسیوم نمادی است و تمام شهر را درست مثل تمام شهر را جدی گرفته نمی‌شود بلکه به آن ظلم می‌شود.

کارگردان موفق می‌شود تعادلی جذاب به این موضوع شخصی خود یعنی خراب شدن ساختمان و شهر قرار دارد. قهرمان فیلم با هوشمندی به سراغ موضوع کاملاً محلی می‌رود و خود را به عنوان فعال فرهنگی نماینده مردم شهر می‌داند نماینده مردمی که آنقدر خسته شده‌اند که دیگر حوصله ندارند به دنبال احیای شکوه گذشته باشند کارگردان می‌خواهد گذشته را احیا کند بلکه می‌خواهد از خراب شدن بیش از اندازه آن جلوگیری کند.



پوستر فیلم مستند
(کنسرسیوم)



ابتدای فیلم یکی از دوراوی، نماینده
خرمشهر در مجلس را با خاک
یکسان می کند او در پای تلفن از
اعتراف می گیرد آن ساختمان برایش

با هیچ روش دیگری نمی تواند فیلمی
ساخت که در عین حمله کردن به
مسئولین آنها را سرزنش کرد که چرا
به فکر شهر ما نیستید. در همان

مهم نیست. اینکه سینما وریته در فیلم لحاظ شده به خاطر زمانی است که ضیا حاتمی برای ساختن فیلم خود گذاشته در طول زمان اتفاقات مختلفی بیفتد جمله آمدن هنرمندان به خرمشهر تا بتواند لحظاتی را در فیلم ضبط کند که به شکل دیگری امکان آن وجود نداشت. او به معنای واقعی کلمه البته مثبت کلمه فرصت طلب است.

او به هیچ کس رحم نمی‌کند حتی به روحانی که معلوم نیست امام جماعت مسجد است و امام جمعه خرمشهر. او از تمام مسئولین استناد می‌کند و پاسخی که در فیلم تماشاگر آن را می‌بیند چیزی جز انتقاد کارگردان از شرایط موجود نیست اما این به زبان آورده نمی‌شود بلکه این مشاهده می‌شود و این قدرت فیلم کنسرسیوم است که به اندازه از آن استفاده می‌کند و دوربین سیال شرایطی جذاب را از شهر نشان می‌دهد هر چند که ای‌کاش نماهای‌های شات هم در فیلم وجود داشت. جالب اینجاست که فیلم در

مورد ویرانی خرمشهر است اما هیچ وقت غر نمی‌زند..

فیلم در تمام ساختمان می‌چرخد بدون اینکه نوستالژی بپوراند. فیلم مسئله اش فقط ساختمان یا شهر نیست مسئله فیلم که به خوبی می‌تواند آن را روی پرده بیاورد مسئله فقدان انسانیت در مسائل مدیریتی کشور است. یکی از آنها بر سر مزار پدر و پدربزرگ خود می‌رود و از آنها به عنوان نمادهای رفتگان شهر و چه بسا شهدای شهر یاد می‌کند درست در جاهایی که فیلم شخصی می‌شود این توانایی را می‌یابیم که به فیلم نزدیک بشویم و بدون اینکه اشکمان جاری شود با آن احساس همدلی کنیم. از یا حاتمی فیلمبرداری درخشان فیلم عالی به حلق ساخته امیر اصائلو را دیده بودیم. او خود جنوبی است اقلیم را مثل کف دستش می‌شناسد اما نکته مهم توانایی خارق العاده او در روایت سطح بالایی است که کمتر دیده شده مطمئناً فیلم‌های بعدی او از این نیز بهتر خواهد بود.



**فیلم در مورد ویرانی
خرمشهر است
اما هیچ وقت غر
نمی‌زند..**





«ناصر شعبانی» نقاشیه که دغدغه فیلمسازی داره. عاشق تصویرگری و نقاشیه و به همین خاطر ذهنی تصویرگرو تخیل پرداز. اصلاً همین نقاشی بوده که اونوبه فضای فیلمسازی دلبسته کرده. سعی کرده خودش رو محدود به یه شاخه‌ی خاص نکنه و دنبال ارتقای مهارتش تو گرافیک، عکاسی، نقاشی، فیلمسازی و کارگردانی تلویزیونی رفته. شعبانی معتقده کار داستانی تمام سعیش رو می‌کنه تا مخاطب باور کنه واقعیه ولی مستند خود واقعیه. نظرش اینه که هرکسی کار داستانی انجام می‌ده باید مستند هم کار کنه. مستند «خان بی‌بان» اولین قسمت از یه مجموعه مستنده و قراره ادامه این مستند تاریخی به زودی ساخته بشه.



یادداشتی بر مستند «خان بی بان»

معماری همدان در ۵۰ دقیقه

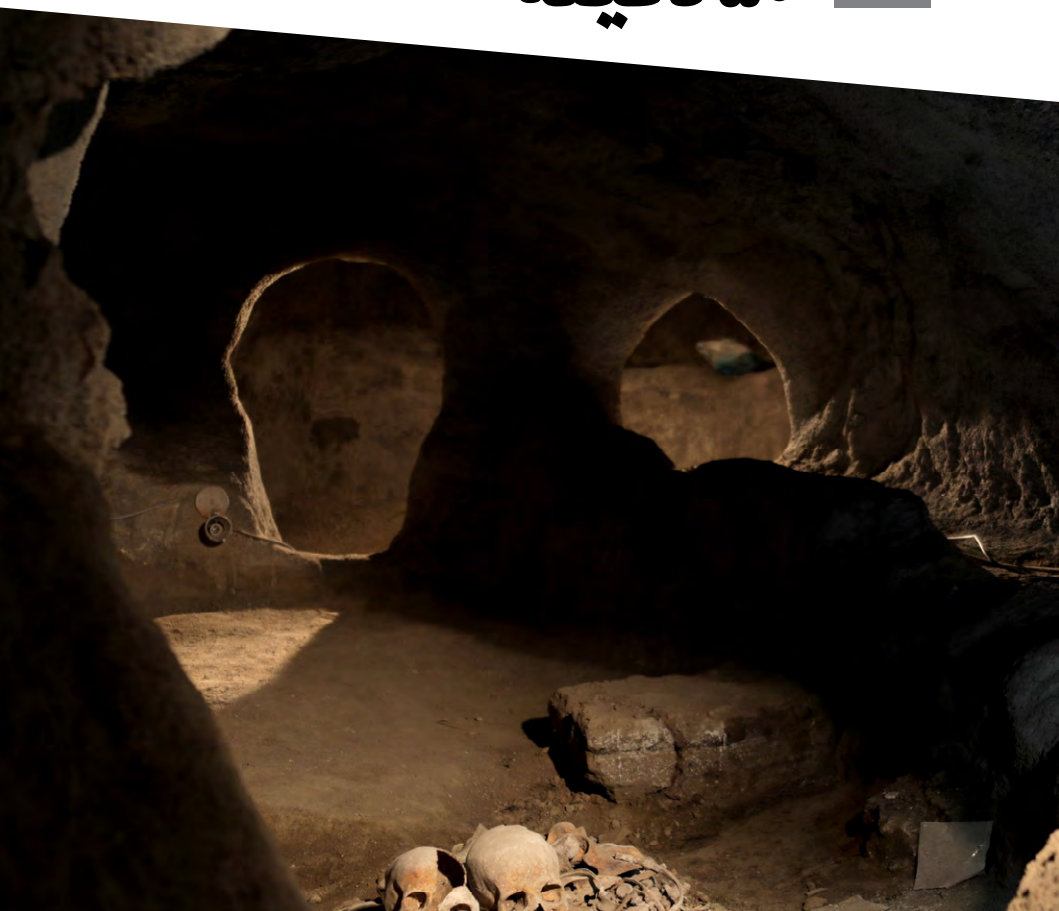


نقد

نویسنده:

رحیم

ناظریان



● تولید مستندی که به شکلی جامع با سویه ای تاریخی و پژوهشی بر معرفی معماری همدان و البته تا حدودی ایران از دوران باستان تا به امروز همت بگذارد، در نوع خود در شبکه ای استانی قابل توجه است.

خان بی بان مستندی است که از همه ابزارش برای بیانی تصویری استفاده می کند. گرچه ذات چنین آثاری مجابمان می کند که کلیشه های رایج پژوهش و گفتار متنی توضیحی را بپذیریم اما اینجا جذابیت ارائه این پژوهش با استفاده از پلانهای فیلمیک و با بهره بردن از گرافیک، تصویرسازی و انیمیشن دوچندان می شود. اینها در کنار مصاحبه هایی کوتاه با کارشناسان معماری و تصویربرداری هوایی از سوژه های به جا مانده از گزند تاریخ، به کلیت اثر شمایی بصری می دهد تا همچنان این مستند را اثری

متکی بر پژوهشی صرف ندانیم. مستند خان بی بان یک ایده دارد و آن اینکه «اگر تاریخ همدان را بدانیم به نوعی تاریخ ایران را خواهیم دانست.»

مستندساز با اتکا بر همین ایده با روایتی مبتنی بر سیری تاریخی هم تاریخ معماری همدان را شرح می دهد و هم اینکه در طول اثری ۵۰ دقیقه ای با حذف حواشی و پرداختن بر اصل موضوع نقبی بر تاریخ ایران نیز می زند. در این مستند برای درک بهتر و بیشتر شکل معماری همدان در دوران باستان با گرافیک، بناهای ویران شده این شهر بازسازی می شود یا بدون اینکه همه اطلاعات پژوهشی فقط از طریق نریشن ارائه شود با تمهیداتی همچون انیمیشن و تصویرسازی این اطلاعات با شیوه ای جذاب تر بیان می گردد. به نوعی بر خلاف کلیشه های رایج چنین آثاری،



پوستر فیلم مستند
«خان بی بان»



اینجا تنها گفتار متن نیست که به شکلی مستقیم بنایی مورد بحث را به فرض بر روی تصاویری از ویرانه‌ها شرح می‌دهد بلکه به دور از نگاهی یکجانبه از انواع روشها برای نزدیک کردن مخاطب با ساختار بنا بهره برده می‌شود. از نکات دیگری که علاوه بر رویکرد پژوهشی در مستند خان‌بی‌بان به چشم می‌خورد، توجه بر افسانه‌ها و ماجراهایی غیر مستند بر بناهایی است در اثر درباره آن بحث صورت می‌گیرد. این مسئله سبب می‌شود تا علاوه بر جذابیت پرداختن بر فضایی غیر علمی، خود پژوهش و دست آوردهای تحقیقی نمود بیشتری بیابد.

این امر نشان دهنده این نکته است که مستندساز فارغ از نگاهی تکبعدی که فقط بر تاریخ و اسناد تأکید دارد برای جذابیت بیشتر اثر به مختصر خرده روایات فرعی نیز می‌پردازد.



از نکات دیگری که

علاوه بر رویکرد

پژوهشی در مستند

خان‌بی‌بان به

چشم می‌خورد،

توجه بر افسانه‌ها

و ماجراهایی غیر

مستند بر بناهایی

است در اثر درباره آن

بحث صورت می‌گیرد.





ایمان گودرزی، کارگردانی که رشته‌ی سینما خونده و کلاسای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و شاگردی «سید جواد هاشمی» و «رضا ایرانمنش» نقش خیلی مهمی تو پیشرفتش داشته. با وجود داشتن یه پدر نظامی، جو فرهنگی خانواده باعث شد بتونه راحت بره پی علاقه اش، پی رسانه‌ای که بتونه حداکثر مخاطب رو جذب کنه. دغدغه‌اش ساخت کارای ارزشی و خوبه و حالا با مستند «عماد» تو جشنواره تلویزیونی مستند مهمون نگاه شماست. روایتی از زندگی و شهادت شهید شاخص حزب الله «عماد مغنیه»



یادداشتی بر مستند «عماد»

روایت جذاب از زندگی فرمانده مقتدر



نقد

نویسنده:

محمود

صادقلو



● عماد بدون تردید یکی از بهترین فیلم‌های جشنواره امسال است. فیلمی که خالی از اشکال نیست اما می‌توان اشکالاتش را ندیده گرفت و به روایت بسیار عالی آن پرداخت. روایتی کلاسیک از ابتدا تا انتهای زندگی یکی از مهمترین فرماندهان جنگ خاورمیانه را روایت می‌کند. عماد در طول روایت خود بدون آنکه حرف‌هایی بزند که فقط آنها را از اخبار بیست و سی می‌توان دید به خوبی موفق می‌شود تا نیت پلید اسرائیل را نشان دهد. عماد داستان زندگی و شهادت لبنان است. جالب اینجاست که فیلم روایتی کاملاً جذاب از ابتدا تا انتها می‌تواند به شیوه متفاوت از فیلمی مثل آخرین روزهای زمستان که آن هم در مورد یکی از فرماندهان نظامی جنگ ایران و عراق بود داستان خود را روایت کند. تنها سکانسی که عماد مغنیه در آن صحبت می‌کند مهمی اشاره می‌شود این که جنگ بین لبنان و اسرائیل محوری و اساسی دارد و آن روح جنگجویان مقاومت لبنان است

که باید متکی بر این باشد که باقی جنگجویان درباره‌ی کشور ما از آن خالی اند. درست است که فیلم درست مثل بیوگرافی‌های شبکه دیسکاوری دیگر شبکه‌های آمریکایی شیوه قصه‌گو مبتنی بر مصاحبه و گفتار متن دارد و درست مثل صحبت طلایی عماد مغنیه فیلم دارای روحی است که به تماشاگر منتقل می‌شود. فیلم‌های مستند سینمای ایران از قدرت انتقال احساسات بهره‌مند به خوبی موفق می‌شود تماشاگر را قهرمان خود حمل کند. فیلم از جایی شروع می‌شود که از نظر زمانی در ایران است اما با فلش بکی عالی به گذشته باز می‌گردد از ابتدا شروع می‌کند و به نقطه شروع خود برمی‌گردد و باقی قصه را روایت می‌کند. هفته گذشته در مورد فیلم صحبت کردیم موضوع ارزشی داشت بسیار آماتوری و حرکت بود اما عماد ساختاری کاملاً حرفه‌ای دارد که به خاطر آن می‌تواند از مهم‌ترین شبکه‌های تلویزیون دنیا پخش شود. نویسنده و کارگردان آشکارا از پروپاگاندا اجتناب کرده‌اند و بسیار عجیب است که فیلم



پوستر فیلم مستند
(عماد)



سُورِي

1438 / 2017

الْحَجَّاجُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

هایی که در مورد قهرمانان جنگ ایران و عراق ساخته می شود اغلب و به جز معدودی از پروپاگاندا هستند که مانند سم است چون تماشاگر را به خصوص قشر خاکستری جامعه را فراری میدهد اما عماد توانایی این را دارد که همان به خاکستری را هدف گرفته و آنها را با خود همدل کند. بسیار لذت بخش است که قدرتی به اندازه زمان خود داشته باشد نه بیش از کوتاه باشد و نه بلند، عماد از آن دسته است. هنوز یادمان نرفته که در سالیان گذشته قبل از اینکه القاعده و داعش دست به عملیات های تروریستی انتحاری بزنند در ایران تبلیغ این کار در قالب عملیات شهادت طلبانه انجام می شد اما پس از اینکه داعش و القاعده به تعداد بسیار زیاد دست به عملیات دادند این تبلیغات در ایران متوقف شد می شود دلیل بسیار سطح بالا و قدرتمندی برای عملیات که عماد مغنیه طراحی کرده بود و آن را با هوشمندی از آنچه که داشت به تروریسم مرتبط می شد جدا کند و این به خاطر هوشمندی نویسنده و کارگردان این فیلم است البته نمی توان این را شاهکار دانست

اما می توان آن را در فیلم کم نقص و خیلی خوب دانست. بسیار عجیب است که در مورد قهرمانان این سرزمین چنین فیلم هایی ساخته نمی شود. این ساخته نشدن ها باعث شده که نگاه درستی به قهرمانان مذهبی ما وجود نداشته باشد آن هایی که علاوه بر قدرت نظامی ایده های مذهبی اعتقادی را سخ و اهداف متعالی داشتند. اما متاسفانه مشابه هر چقدر راجع به قهرمانان ایرانی ساخته می شود بلافاصله تن به پروپاگاندا می دهد و خود را از درجه اعتبار ساقط می کند.

معلوم نیست و اهمیتی ندارد که بودجه فیلم چقدر است که توانست سکناس شهادت عماد مغنیه را به شکل انیمیشن بازسازی کند مهم این است که بودجه به کسانی داده شود که کار خود را بلد هستند و توانایی روایت مستند به شکل قصه گوار دارند و فیلمی برای تماشاگر می سازند نه برای مدیران و مسئولین هیئت های مذهبی یا ائمه جمعه. این توانایی آن چیزی است که کارگردان عماد به خوبی از آن بهره مند است.





«جعفر باقری نیا» می‌گه سینما بیست و چهار فریم عقب‌تر از زندگیه و به همین دلیل عاشق سینما شده. یه عاشق که تعریفش از عشق رو تو شعر مولانا بیان می‌کنه: «مست عشقم، مست شوقم، مست دوست / مست معشوقی که عالم مست اوست / مستی من مستی انگور نیست / مست نام معشوقم انگور چیست». پدربزرگی نقاش و نجار داشته و به قول خودش ژن هنری داشته نه ژن خوب! تو دانشگاه نقاشی خونده. اعتقاد داره که برای فیلم داستانی موفق ساختن هم باید اول از راه مستند سازی شروع کنی. مستند «پشت ابرهای سیاه» نقطه‌ی عطفی داره و با یه دروغ از یه مسیر کاملاً متفاوت سر در می‌یاره. دروغ یه پسر به یه دختر که سال‌ها بعد مثل انفجار یه آتشفشان پر از گدازه، ابرهایی خفه‌کننده و سمی تولید می‌کنه.



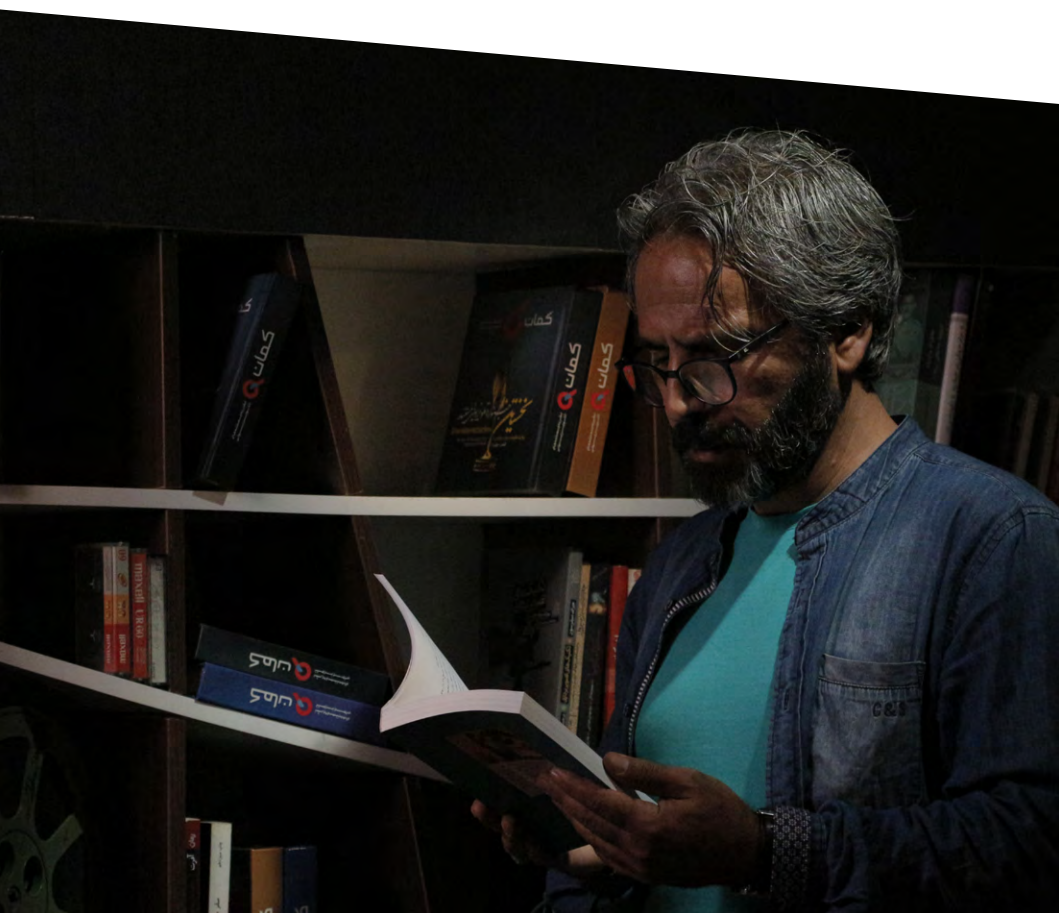
یادداشتی بر مستند «پشت ابرهای سیاه»



نقد

نویسنده:
محمود
صادقلو

جذاب پر لکنت



● اغلب مستندهای سینما ایران مستند های قصه گو هستند اما متأسفانه کارگردانان در روایت قصه دچار اشکالات جدی هستند. آنها فانتزی هایی دارند که در ذهن خود به هم هماهنگ است اما به زمانی که جلوی دوربین می برند با هم مچ نمیشود. پشت ابرهای سیاه داستان موازی مردی است که بچه دار نمی شود و تلاش اداره هواشناسی برای بارور کردن ابر های مرکزی ایران. این دو قصه و هم ارتباط دارند مرد در اداره هواشناسی کار می کند و موضوع توانایی بارور کردن برای زندگی است. حال چه باردار شدن یک زن باشد و چه بارور شدن ابرها هم بچه و هم باران در این فیلم نتیجه باروری ناقص هستند. مرد به زن دروغ گفته است و نمی داند که این همسرش است که بچه دار نمی شود واقع می داند اما خیلی دیر متوجه این موضوع شده است. فیلم قصه درست در باره دارد جملاتی که در بالا خواندید قصه هستند که در ذهن کارگردان

شکل گرفته اما کارگردان از توانایی کافی برای به تصویر کشیدن این غصه و تصاویر برخوردار نیست. زمانی که یک فیلم تصاویر لایه زیادی داشته باشد باید گفت که آیا این تصاویر در راستای جلو بردن فیلم هستند؟ آیا اندازه هستند یا نه؟ در مورد پشت ابر های سیاه باید گفت که این تصاویر بیش از اندازه طولانی و گاهی ملالت بار می شوند هرچند که قصه فیلم مرتبط هستند. شاید فیلم می توانست با حذف بسیاری از این تصاویر یا کوتاه کردن آنها در چند دقیقه کوتاه تر شود تا به نقطه مناسبی برسد. البته شخصیت مرد که با روایت قصه بر عهده اوست خیلی خوب در آمده از اینکه بیش از حد سکوت دارد به عنوان یک انسان مظلوم البته منفعل در شرایط بسیار سنتی زندگی در استان یزد به خوبی در آمده است. اما سکوت زن با تصاویر لایه پیوند زیادی دارد و این تاکید از طرف کارگردان پیش از آنکه به او کمک می کند گویی تحمیلی



پوستر فیلم مستند
«پشت ابرهای سیاه»



است که هستم تو به تماشاگر
اتفاق افتاده. یعنی تماشاگر مجبور
است آنچه را که کارگردان تشخیص
داده در فیلم گنجانده ببیند. البته
به خاطر ماهیت دموکراتیک سینما
در این سند هاست که احتمال
عوض کردن کانال توسط تماشاگر
زیاد است. دروغ مرد در طول فیلم
به تدریج نمایان می شود این
اتفاق به جذابی هرچه تمام تر اتفاق
افتاده اما مرد از نظر احساساتی
جلوی دوربین بیش از حد شکننده
است و به همین دلیل کارگردان از
او شخصیتی ضعیف ساخته در حالی
که به نظر نمی رسد انقدر ضعیف
باشد. وقتی کاراکتر اصلی شما بیش
از حد گریه می کند می کند و با
صدای مظلوم حرف میزند و نشانی
از اقتدار و امید از خود بروز می دهد
کاملاً تسلیم شرایط خود شده در
حالی که او برای سرپرستی گرفتن
یک بچه اقدام کرده این یعنی امید.
قسمت بعدی که در فیلم باید به
آن پرداخت سکانس‌های مرتبط
با بارورسازی ابرها است در اداره و

هوایما اتفاق می افتد و مصاحبه‌ای
که با مدیر این مرکز انجام میشود.
این سکانس‌ها به خودی خود می
تواند یک فیلم باشد اما در بسیاری
از جاها پیوند شوند زندگی قهرمان
اصلی نام نویسنده از آب درآمده و به
خصوص سکانس‌های مصاحبه
مدیر مرکز که کاملاً علمی است و از
فیلم جدا افتاده.

سکانس‌های مرتبط با بر سازی
ابرها در هوایما متأسفانه ناقص
رها می شوند و نتیجه لازم از آن
گرفته نمی شود این همان مثال
معروف تفنگ آنتوان چخوف است
که معنای آن در روایت قصه مربوط
به رها کردن یک موضوع در صورت
مطرح شدن آن است. در کل پشت
درهای سیاه فیلم با لحظات جذاب
اما در کلیت خود پراکنده و تلف
شده به همین دلیل است که
کارگردانی که قصد ساختن فیلم
را دارند باید به ادبیات داستانی و
فیلم‌های داستانی و روایت قصه
تسلط داشته باشند که فیلمشان
دچار لکنت نشود.



بدون شک داستان
کیان واقعیت دارد،
مثلاً محبوبیت در
میان قبایل سنی. اما
موضوع اینجاست
که این واقعیت به
شکلی روایت شده که
من تماشاگر نوعی آن
را باور نمی کنم





«امین اکتسابی بناب» متولد مراغه و کارشناسی مدیریت دولتی دارد. عاشق سینما بوده و با وجود این که هفت سال تو مدرسه‌ی تیزهوشان درس خونده و آرزو داشته دکتر بشه، ولی نهایتاً به عشقش سینما برگشته و فیلمساز شده.

به محض تموم کردن دبیرستان تورشته‌ی تجربی سراغ فیلمسازی می‌ره و تو کلاسای عکاسی و فیلمسازی انجمن سینمایی جوانان شرکت می‌کنه. مستند رو انتخاب کرده چون معتقد همیشه حقیقت رو می‌گه.

فیلم‌های شاعرانه رو دوست داره و در مستند «عرشین آیناسی» سعی کرده به این علاقه پایبند باشه و اون رو تجربه کنه.



یادداشتی بر مستند «عرشین آیناسی»

شعارهای یک درخت خوشبخت

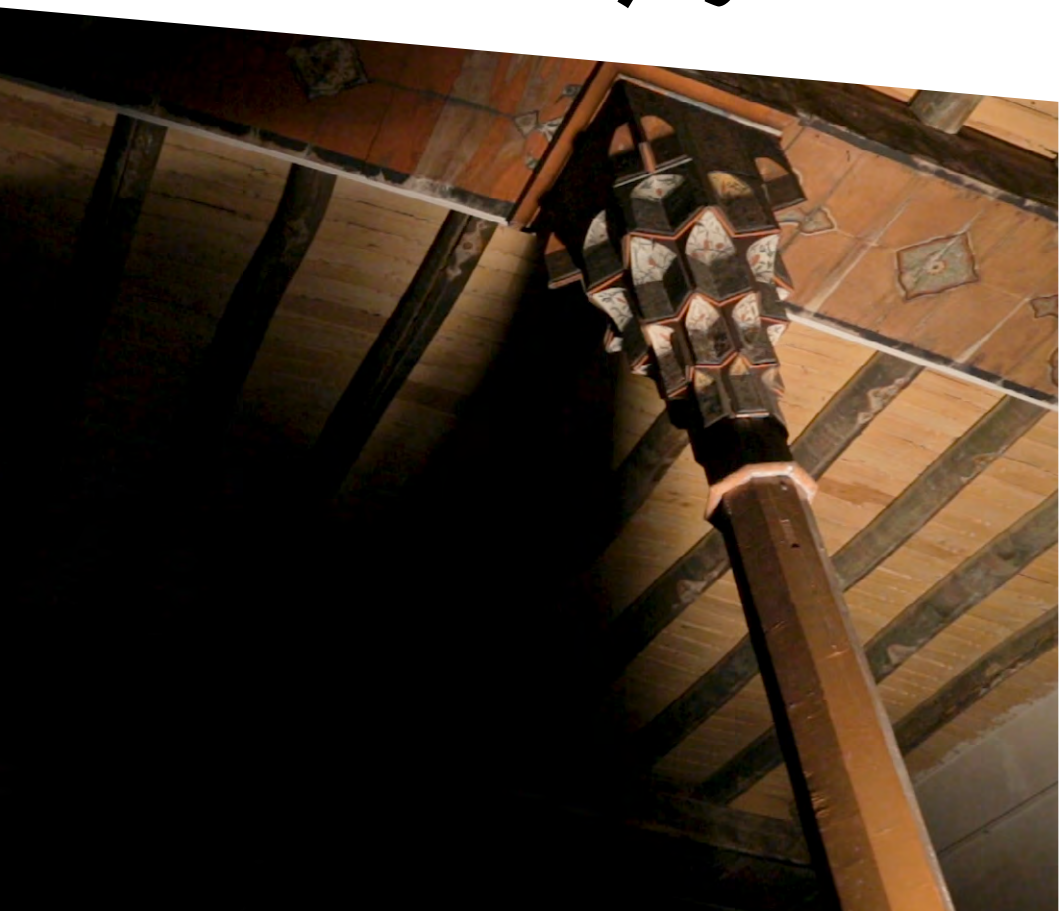


نقد

نویسنده:

رحیم

ناظریان



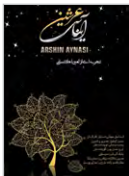
❶ «من یک درخت بودم که مرا بردند، اما با این حال خوشبختم چون چویم در ساخت یک مسجد به کار رفت.» این عبارت که شرح یک خطی و البته کامل موضوع مستند عرشین آیناسی است، بیانگر این نیز هست که حتی جایی مثل انجمن سینمای جوان نیز برای ترغیب نسل جدید برای فیلم‌سازی و ارائه بودجه، فرهنگ تملق را باب کرده است. بی‌شک بیش از نیمی از مستندی ۱۴ دقیقه‌ای که یا خارج از موضوعش باشد و یا به تکرار و باز تکرار محتوای خودش پردازد، نمی‌تواند جذابیت بصری‌اش در قالب یک ایدئولوژی را بر مخاطبش به شکلی فرمایشی غالب کند.

مستند عرشین آیناسی با گفتارمندی اول‌شخص، از زبان یک درخت به شعار روی می‌آورد. یک درخت که ماجرای زیست خودش را روایت می‌کند تا از قبل آن مستندساز بگوید همه درخت‌هایی که بریده می‌شوند سرنوشتی مترادف با خاکستر شدن ندارند و بعضی از آنها به عرش می‌رسند. این ایده که یک درخت خودش درباره مرگ و نابودی‌اش و

بقای مجددش در کالبد یک مسجد به سخن درآید و درونیاتش را شرح دهد، ذاتاً ایده بدی نیست، اما اجرای آن با وجود تمام کلیشه‌هایی که از این قبیل آثار داریم، می‌تواند کار را برای تولیدکننده سخت نماید. «علی‌رغم اینکه آماج تپای تبرا گشته‌ام، حس خوشبختی دارم، چون من در مسجدی که خانه خداست، ستون اصلی‌اش شده‌ام.»

در مستندی ۱۴ دقیقه‌ای موضوع مسجد شدن یک درخت از زبان خودش بارها با لحن‌های مختلف بیان می‌شود و مستندساز برای پوشش باقی فضای خالی‌اش مجبور است دوربینش را بی‌دلیل در صحن این مسجد بچرخاند. تصاویری که تک‌بعدی‌اند و جایگاهی جز معرفی مسجد ندارند. به عبارتی این تصاویر از درون یک مسجد که با چوب تزئین شده و ستون‌هایش نیز از چوب است، هیچگاه در این مستند یادآور آن درخت نیستند.

اینجا نریشن است که دارد به جبر می‌گوید این سازه، همان درختی است



پوستر فیلم مستند
«عرشین آیناسی»

که در ابتدای مستند سرسبز بود و حالا ستون مسجدی شده است؛ یعنی خود تصاویر و دوربینی چرخان در فضایی داخلی یک مسجد، حس نزدیکی ما با درخت را زنده نمی‌کنند. اینجا تصاویر فقط معنایی یک‌سویه از معرفی یک مسجد دارند.

به‌طور مثال اگر نریشن را از این تصاویر حذف کنیم انگار شاهد مستندی هستیم که دارد درباره معماری خاص یک مسجد تصویر ارائه می‌دهد، نه خاصه یک درخت نمونه که به‌عنوان کاراکتر محوری یک مستند در حال شرح زندگی خود است.

مستند عرشین آیناسی با تصاویری همچنان زیبا اما تک‌سویه از طبیعت و چمنزار آغاز می‌شود. تصاویری که ربطی به موضوع اصلی مستند ندارند. صدای باد و یک موسیقی معمولی نیز هیچ حسی در قبال درون‌مایه اصلی اثر به‌عنوان ابزاری حتی تزئینی ندارد.

مستندساز فقط از تزئیناتی همچون تصاویر زیبا از طبیعت، موسیقی، چمنزاری که در آن باد می‌وزد، تصاویری از انواع درهای چوبی و تصاویری از کاسه



چند ساز چوبی و ... آن هم در مستندی ۱۴ دقیقه‌ای، می‌خواهد مخاطبش را به سمت موضوع مختصر دیگری سوق دهد که هیچ ربطی به این مقدمه طولانی ندارد.

شعار در مستند به آنجایی می‌رسد که راوی اول شخص یعنی درختی که حالا ستون مسجدی شده ناگاه چنین جملاتی را نیز به زبان می‌آورد: «من اینجا علاوه بر مناجات مؤمنانی که برای عبادت به این مکان می‌آیند، دیگر سخنان ایشان را که حاکی از مشکلات شخصی و نیز اجتماعی آن‌ها هست را می‌شنوم. گاه از نیازمندی و بیکاری بسیاری از مردمان سخن می‌گویند و راه چاره‌ای می‌جویند، بعضی مواقع هم از خشکی و کوچک‌تر شدن دریاچه ارومیه صحبت می‌کنند.» این یک امر خارج از موضوع است. یقیناً این ستون چه چیزها که در مسجد از درد و دل‌ها و دعاها و راز و نیازها شنیده و نشنیده است؛ اما نکته اینجا است که اشاره به خشک شدن دریاچه ارومیه، آنقدر فرمایشی و دستوری اینجا از زبان درخت در مستند نشسته است که

گویی مستندساز به خودش گفت یا به او گفتند «بد نیست هر جوری شده در مورد دریاچه و بی‌کفایتی مسئولان و دست تقدیر در خشک شدن آن هم چیزی اینجا بگویی. بدک نیست!»

مستند عرشین آیناسی در اجزایش به صورت منفرد و جداگانه همچون تصویربرداری، جنس صدای نریتور، ریتمی آرام و ... قابل قبول به نظر می‌رسد؛ اما در ترکیب این عناصر با هم به دلیل تطویل و پرت شدن از موضوع اصلی و شعارزدگی در بیان، اثری ضعیف به حساب می‌آید.

کافی بود تا مستندساز اینگونه به حذف انسان‌های پیرامون موضوع تأکید نمی‌کرد و جز چند قاب کوتاه از آدم‌های در حال عبادت یا انتظار در چهارچوب مسجد، اینگونه برای اشیاء هزینه زمانی نمی‌نمود. اینجا اتفاقاً این آدم‌هایی که نمی‌بینیم و نمایش راز و نیازهایشان، می‌توانست همان گوش ناپیدای درختی باشد که حالا در قالب یک ستون، شاهد تمام ندهایی است که مستندساز به شکل کلیشه به واسطه نریشن بیان نموده است.



مستند عرشین

آیناسی در اجزایش

به صورت منفرد و

جداگانه همچون

تصویربرداری، جنس

صدای نریتور، ریتمی

آرام و ... قابل قبول به

نظر می‌رسد؛ اما در

ترکیب این عناصر با

هم به دلیل تطویل و

پرت شدن از موضوع

اصلی و شعارزدگی

در بیان، اثری ضعیف

به حساب می‌آید.





«عباس ایمانیان» زاده و دلبسته‌ی کویر، یه مستند سازه که فوق لیسانس برق داره، توهمین حوزه استاد دانشگاهه و هفده ساله که کارمند صدا و سیماست. مستند حیات وحش و محیط زیستی رو چون توی کار دستش بازتره ترجیح می‌ده. با وجودی که کار کردن با حیونا رو سخت می‌دونه ولی معتقده لذت این نوع مستند همه سختی‌ها رو از بین می‌بره.

تو مستند «ریگ جن» به خاطر دغدغه‌ی شخصی خودش سراغ دشت کویر رفته و با سه تا از اولین کویرنوردهایی که پا تو این خطه گذاشتن و حتی برای اولین بار برای بخش‌هاییش اسم انتخاب کردن هم سفر شده. «ریگ جن» روایتی جذاب و دیدنی از کویریه که به مثلث برمودای ایران مشهوره، جایی که به نقل از محلی‌ها اجنه زندگی می‌کنن.



یادداشتی بر مستند «ریگ جن»



نقد

نویسنده:

رحیم

ناظریان

ریگ جن رانمی شناسیم حتی با این مستند!



● چه شکل عجیبی در مستندسازی! سوژه، منطقه‌ای به نام ریگ جن در کویر مرکزی ایران است که به مثلث برمردای ایران معروف بوده اما در واقع سهل‌انگاری تولیدکننده‌ای همچون شبکه استانی سمنان یا خود مستندساز سبب می‌شود که با یقین بگوییم این مستند به هیچ‌عنوان درباره منطقه عجیب ریگ جن نیست؛ بلکه درباره بازنمایی خاطرات چند نفر است که سالها پیش به این منطقه سفر کرده‌اند. اشتباه مستندساز در این سوالات خلاصه می‌شود که چگونه ممکن است بتوانیم سوژه را اینگونه پرپر کنیم و به جای پرداختن بر سوژه روایات دیگران و البته قدیمی را ملاک قرار دهیم؟ چگونه ممکن است همچنان ندانیم که چگونه و از چه زاویه‌ای برای روایتی سالم به سوژه ورود کنیم؟ باور این نکته سخت است که اغلب تصاویر تکمیل‌کننده از مستندی در مورد جغرافیایی به شدت جذاب، شامل آرشیوهای خصوصی چند محقق باشد که مدت‌ها قبل به این مکان رفته‌اند و دوربین خود مستندساز فقط به پلان‌هایی هوایی و باری به هر جهت

اکتفا کند و آنگاه نام اثرش را نیز به شکلی «از آن خود کنند» بگذارد ریگ جن! مگر نه اینکه این افراد در گذشته به این مکان رفته‌اند؟ خب چرا حالا برای کشف منطقه باید به خاطرات آنها رجوع کنیم و خودمان با دوربینی که ادعای کشف دارد به آنجا نرویم؟ مستند ریگ جن به هیچ‌عنوان اثری صادق نیست. یک مصاحبه طولانی و خسته‌کننده است از نقل خاطرات چند فرد کارشناس، توریست، زمین‌شناس، عاشق کشف، محیط‌بان و ... به یک محیط که کج‌سلیقگی مستندساز را از پرداختن حضوری و اکتشافی بر آن را نشان می‌دهد. مثل این می‌ماند که شما می‌خواهید در مورد میدان آزادی تهران مستندی بسازید اما دوربینتان را به غرب تهران و محل بنای این میدان نمی‌برید و با نریش به توضیح این سازه می‌پردازید و نهایتاً در جای‌جای مستندتان با نمایش چهره‌های مصاحبه‌شوندگان و عکس‌هایی که این افراد از قبل، خودشان از میدان آزادی تهیه کرده‌اند به نمایش و معرفی این سازه اقدام می‌کنید. اگر مستند ریگ جن چیزی جدای این ادعا بود، می‌توانید این نوشته را متنی



پوستر فیلم مستند
«ریگ جن»

سرسی برای انکار هنر مستندسازی
قلمداد کنید. به عبارتی مستندریگ جن
یک اشتباه یا سهل انگاری عجیب دارد.
عجیب همچون جغرافیای سوژه؛ اینکه
دوربین خود مستندساز جرئت یا یارای
نزدیک شدن به محیط را ندارد و به نقل
خاطرات اکتفا می کند. به طور مثال به
یکی از صحنه های دلخراش این مستند
بیشتر توجه می کنیم:

مصاحبه شونده گانی که مدت ها قبل
به ریگ جن رفته بودند و حالا جلوی
دوربین مستندساز به نقل خاطرات آن
سفر می پردازند، در یکی از بخش های
طولانی مستند به خرابی خودروی شان
اشاره دارند. جالب اینکه مستندساز در
تدوین نهایی حتی به مشکلات رانند در
ریگ، عکس هایی از خودروها در نمکزار،
انفجار موتور خودرو و ... شکستن شاتن
ماشین و ... می پردازد و چیزی را حذف
نمی کند. انگار مستند اصلاً درباره ریگ
جن نیست و فقط درباره آدم هایی است
که به ریگ جن رفته اند. آن هم نه تازگی ها،
بلکه در گذشته ای بیش از چند سال! خب
باید گفت واکاوی خاطرات چند نفر در
سفر به جایی که حالا با امکانات به روز،



خوددوربین مستندساز هم می‌توانست به آنجا برود چه خاصیتی دارد؟ اینها دارند خاطره می‌گویند. چگونه ممکن است هیجان سفری زنده، حالا نه کامل، بلکه در حد توان گروه تولید، به دل سوژه با این شکل از خاطره‌گویی عوض شود؟

اینها را به این دلیل نقص مستند می‌توان به حساب آورد که مستندساز در عنوان‌بندی و به‌طور کل ورودی اثرش، روندی را طی می‌کند تا به مخاطبش اعلام کند، این مستند خواهان کشف این منطقه است. موسیقی خوف آور بر تصاویری از بیابان و صدای ناله و افکت‌های صوتی دلهره‌آور به همراه تاریکی و تصاویری از برهوتی وهم‌آور و گفتار متنی که کویر ارواح را در جنوب غربی دشت کویر معرفی می‌کند؛ همگی دال بر این ادعاست که مستندی زنده و پژوهشی را شاهد خواهیم بود که با ایجاد ترس می‌خواهد ریگ جن را ترساناک جلوه دهد و با جانمایی توضیحاتی درباره باتلاقی بودن و مرگ و ترس آدمها از نزدیک شدن به این منطقه در مقدمه اثر، می‌خواهد بگوید «ما می‌خواهیم با این مستند شما مخاطبان را به چنین مکانی

بریم»، اما روایت اینگونه پیش نمی‌رود. روایت پریشی مستندی با این ورودی، با مصاحبه‌هایی که تاریخ‌مصرفشان سر آمده کامل می‌شود. مستند ما را به ریگ جن نمی‌برد، بلکه ما را با خاطرات آدم‌هایی همراه می‌کند که قبلاً به ریگ جن رفته‌اند. بنابراین مستندساز مجبور است برای پوشش خلأ اثرش علاوه بر آرشیو خصوصی دیگران، به تصاویری انیمیشنی و امکانات جی‌پی‌اس و نقشه گوگل و همچنین کمی تصاویر هوایی پناه ببرد. به عبارتی مستندساز می‌گوید: «دوربین ما توان رفتن به ریگ جن را ندارد و ما شما را با حرف‌های آنهایی که به آنجا رفته‌اند سرگرم می‌کنیم!

جایی در مستند ریگ جن بیان می‌شود که «تا همین سالها کسی ریگ جن را نمی‌شناخت. چون نمی‌توانستند بدان ورود کنند. عده‌ای در آن سفر بی‌بازگشت داشتند.» بله البته الآن هم کسی ریگ جن را با مستند ریگ جن نمی‌شناسد. چون این مستند درباره ریگ جن نبود درباره به تصویر کشیدن خاطرات چند نفر بود که سالها قبل یا ماه‌ها قبل به آنجا سفر کرده بودند.



شبکه مستند سیما برگزار می‌کند
روایت حقیقت در قاب واقعیت

روایت حقیقت در قاب واقعیت

شبکه مستند سیما

فيلم | عكا | مستند نگار | تابستان ۹۸

نشانی دبیرخانه: تهران/ سعادت آباد/ پالانتر از میدان گاج/ خیابان نهم شرقی
پلاک ۲۶/ طبقه چهارم / صندوق پستی: ۱۹۹۸۷۳۳۵۵۱
شماره تماس دبیرخانه: ۰۲۱۳۹۱۵۳۷۷۸ / شماره پیامک جشنواره: ۳۰۰۰۸۱

آخرین مهلت ثبت نام و ارسال اثر
۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸

جهت کسب اطلاعات بیشتر به وب سایت www.festmostanad.ir و www.docpic.ir مراجعه فرمائید

@festmostanad